۱ـ خصلت تحمیل شده بر این اثر و هدف آن

نیاز تئوریک حزب، تحت رهبری بلوک راست و سنتر، به مدت شش سال متوالی بوسیله ی آنتی تروتسکیسم برآورده شده است. این تنها و تنها فرآورده ایست که به میزانی نامحدود موجود است و به رایگان پخش می شود. استالین در سال ۱۹۲٤، با مقالات جاودانی خود علیه انقلاب مداوم، برای نخستین بار درگیر مسایل تئوریک شد. حتی مولوتوف نیز در این آب مقدس بعنوان "رهبر" غسل تعمید یافت. تحریف به منتهی درجه جریان دارد. چند روز پیش تصادفاً از انتشار آثار ۱۹۱۷ لنین به زبان آلمانی با خبر شدم. این هدیه ذیقیمتی است به پیشروان طبقه کارگر آلمان. لکن می توان از پیش تصور کرد که تا چه اندازه در متن و به خصوص در پاورقی ها تحریف به عمل خواهد آمد. کافیست خاطرنشان گردد که در فهرست این کتاب، نامه های لنین به کولنتای، در نیویورک، در ردیف اول ذکر شده اند. به چه جهت؟ صرفا به این علت که این نامه ها حاوی اظهارات خشن نسبت به من می باشد، که اساس آنها اطلاعات به کلی غلط کولنتای بود، که در آن ایّام به منشویسم اورگانیک خود واکسن ماوراء چپ جنون آمیزی تزریق کرده بود. در نسخه روسی، وراث قلابی مجبور بودند، با ابهام هم که شده، تذکر بدهند که اطلاعات ناصحیحی به لنین داده شده بوده است. لکن می توان فرض کرد که در نسخه آلمانی حتی این احتیاط طفره آمیز نیز آورده نخواهد شد. می توانیم اضافه کنیم که در همین نامه های لنین به کولنتای، حملات خشم آگین علیه بوخارین وجود دارد که در آن زمان با کولنتای، همفکری داشت. معذلک این قسمت از نامه های موقتا توفیف شده اند و تنها موقعی علنی خواهند شد که یک رشته تبلیغات علنی برعلیه بوخارین آغاز گردد. ما مدت زیادی منتظر نخواهیم بود*. از سوی دیگر، تعدادی اسناد، مقالات و نطق های با ارزش لنین، همچنین متن مذاکرات در جلسات، نامه ها، و غیره تنها بدین علت پنهان

* این پیش بینی اینک تحقق پذیرفته است. ل.ت.

خواهند ماند که درست علیه استالین و شرکاء می باشند و به افسانه "تروتسکیسم" ضربه کاری وارد می آورند. از تاریخ سه انقلاب روسیه، و نیز از تاریخ حزب، مطلقاً هیچ نقطه دست نخورده ای باقی نمانده است: تئوری ها، حقایق، سنن، میراث لنین، همه یکسره قربانی مبارزه علیه "تروتسکیسم" شده اند. مبارزه ای که، از زمان بیماری لنین، به عنوان یک مبارزه شخصی علیه تروتسکی ابداع و متشکل شد و بعدها به مبارزه بر ضدمارکسیسم تبدیل گردید.

یکبار دیگر به اثبات رسید که آنچه که ممکن است طرح بی حاصل بحثی بنظر رسد که مدت ها پیش فیصله یافته، معمولاً ناآگاهانه بعضی از احتیاجات اجتماعی روز را برآورده می کند. احتیاجاتی که، فی النفسه، در امتداد خطوط بحث دیرینه نیست. تبلیغات علیه "تروتسکیسم قدیم" در حقیقت تبلیغاتی بود برعلیه سنت های اکتبر، که بیش از پیش برای بوروکراسی جدید دست و پاگیر و غیرقابل تحمل می گردید. آنان، در ابتدا، هر چه را که می خواستند از قیدش رها شوند "تروتسکسیم" خواندند. بدین ترتیب، مبارزه علیه تروتسکیسم رفته رفته بیانگر ارتجاع تئوریک و سیاسی در مجامع وسیع غیرپرولتاریائی و تا حدودی در مجامع پرولتاریائی، و بازتاب این ارتجاع در درون حزب شد. بویژه، تقابل کاریکاتوروار و از نظر تاریخی تحریف شده انقلاب مداوم با سیاست "اتحاد با موژیک"[۱۰] لنین، در سال ۱۹۲۳ به اوج خود رسید. این مبارزه به همراه دوران ارتجاع اجتماعی، سیاسی و حزبی و به عنوان بهترین نمودار آن، بعنوان خصومت اورگانیک بوروکرات ها و صاحبان اموال با انقلاب جهانی با تلاطم های "مداوم"اش، و اشتیاق خرده بورژوازی و صاحبان مناصب به برقراری نظم و آرامش، بوجود آمد.

تهمت های شریرانه علیه انقلاب مداوم، بنوبه خود، فقط کمک کرد تا زمینه برای تئوری سوسیالیسم در یک کشور، یعنی، برای آخرین مدل سوسیالیسم ملی آماده گردد. البته، این ریشه های اجتماعی جدید مبارزه علیه "تروتسکیسم" فی النفسه چیزی را در صحت و یا رد تئوری انقلاب مداوم اثبات نمی کند. معذلک، بدون درک

این ریشه های نامرئی، مباحثه بطور ناگزیری خصلت بی ثمر آکادمیک به خود خواهد گرفت.

من، در سال های اخیر، امکان نیافتم که خود را از مسایل نوین جدا سازم و به مسایل قدیمی ای بازگردم که بدوران انقلاب ۱۹۰۵ مربوط اند. چرا که این مسایل عمدتاً به گذشته من مربوط بوده و بطور تصنعی علیه این گذشته بکار گرفته شده اند. برای تحلیل اختلاف نظرهای دیرینه و بویژه اشتباهات گذشته من، در رابطه با شرایطی که موجب بروز آنها شد- تحلیلی تمام و کمال که این اختلاف نظرها و اشتباهات را برای نسل جوان قابل فهم گرداند، صرف نظر از پیرانی که به سطح طفولیت سیاسی سقوط کرده اند- باری لازمه این کار نگارش یک جلد کتاب کامل است. به نظر من این کار شریرانه ای بود که وقت خود و دیگران را بیهوده صرف این موضوع بکنم، آنهم در زمانیکه مرتباً مسایل بسیار مهمی در دستور کار روز قرار می گرفت: وظایف انقلاب آلمان، مسئله سرنوشت آینده انگلستان، مسئله روابط متقابل امریکا و اروپا، مسائلی که برای نخستین بار توسط اعتصابات پرولتاریای انگلستان مطرح می گردید. وظایف انقلاب چین، و بالاخره عمدتاً، وظایف و تناقضات داخلی اقتصادی و اجتماعی سیاسی خود ما و- باری کلیه این مسایل، بنظر من، باندازه کافی توجیه می کرد که مسایل مربوط به آثار تاریخی- جدلی خود را درباره انقلاب مداوم به تعویق اندازم. لکن آگاهی اجتماعی از خلاء نفرت دارد. در سال های اخیر، این خلاء تئوریک، به همانگونه که گفتم، با زباله آنتی تروتسکیسم پر گردید. وراث قلابی، فلاسفه و دلالان ارتجاع حزبی دائماً به قهقرا رفته، شاگردان مکتب تَرهات مارتینف منشویک شدند. لنین را لگدمال کردند، در لجن زار دست و پا زدند، و همه اینها را مبارزه علیه تروتسکیسم نامیدند. آنان، در تمام این سال ها، نتوانسته اند حتی یک اثر جدی یا به کفایت مهم بوجود آورند، که بدون احساس شرمساری، از آن نام ببرند؛ حتی یک ارزیابی سیاسی که اعتبار خود را حفظ کرده باشد، حتی یک پیش بینی که تأیید شده باشد، حتی یک شعار مستقل که به تواند

موجب پیشرفت ایدئولوژیکی ما شده باشد، عرضه نکرده اند. هیچ چیز جز مهملات و کلیشه بافی.

مسائل لنینیسم استالین دیوان این مزبله ایدئولوژیک، کتاب رسمی مکتب کوته بینی، مجموعه ای از مطالب مبتذل بیشمار است (نهایت کوشش من اینست که ملایم ترین صفات را پیدا کنم). لنینیسم اثر زینوویف.... لنینیسم زینوویفی است، نه کمتر نه بیشتر. زینوویف تقریباً مطابق اصول لوتر عمل می کند. لکن در حالیکه لوتر می گفت "من بر این موضع می ایستم، غیراز این کاری نمی توانم بکنم"، زینوویف می گوید "من بر این موضع می ایستم.... لکن عکس این کار را هم می توانم بکنم." مطالعه هیچیک از این آثار تئوریک وراث قلابی قابل تحمل نیست، با این تفاوت که از مطالعه لنینیسم زینوویف احساس خفگی با پنبه نرم به انسان دست می دهد، در حالیکه خواندن مسائل استالین به انسان احساس خفگی با پشم زبر می دهد. این دو کتاب- هر کدام به طریق خود- تصویر و نقطه اوج عصر ارتجاع ایدئولوژیک می باشد.

وراث قلابی، با تنظیم و مرتبط کردن کلیه مسایل از جمیع جهات به تروتسکیسم، بالاخره باین اختراع دست یافتند، مبنی بر اینکه هر حادثه جهانی بطور مستقیم و یا غیرمستقیم به دید تروتسکی از انقلاب مداوم، در سال ۱۹۰۵، بستگی داشته است. اسطوره تروتسکیسم، که مملو از جعلیات است، تا اندازه ای به یک عامل در تاریخ معاصر بدل شده است. و در حالیکه مشی سانتریست- دست راستی[۱۱] سال های اخیر، با افلاس اش در ابعاد تاریخی، خود را در سراسر جهان رسوا ساخته است، مع الوصف بدون ارزیابی از اختلاف نظرهای قدیمی و پیش بینی هائی که در اوایل سال ۱۹۰۵ شکل گرفت، مبارزه با ایدئولوژی سانتریستی کومینترن امروزه غیرقابل تصور و یا لااقل بسیار مشکل خواهد بود.

احیای اندیشه مارکسیستی، و در نتیجه اندیشه لنینیستی، در حزب، بدون سوزاندن آثار بی سر و ته وراث قلابی به آتش یک جدل سیاسی سوزان، بدون اعدام

بی رحمانه تئوریک کارپردازان دستگاه حزب، غیرقابل تصور است. در واقع، نوشتن چنین کتابی مشکل نیست. کلیه مواد آن در دست اند. لکن نوشتن چنین کتابی مشکل هم هست، دقیقاً بدین سبب که برای این کار انسان باید، بگفته بذله گوی کبیر سالتیکف، به سطح "خفقان آور الفبا" نزول کند، و زمانی دراز در این فضای نامطبوع منزل کند. لکن، نوشتن این اثر مطلقاً غیرقابل تعویق است. چرا که دفاع از مشی فرصت طلبانه در مسایل مربوط به شرق، یعنی، نیمه بزرگتر بشریت، درست براساس مبارزه علیه انقلاب مداوم در دست تهیه است.

من، تازه، در صدد برآمده بودم که وظیفه ناخوشایند جدل تئوریک با زینوویف و استالین را بعهده بگیرم و پرداختن به کلاسیک های روسی را به موقع استراحت اختصاص دهم (حتی غواصان نیز باید گاهگاهی خود را به سطح آب برسانند تا کمی هوای آزاد تنفس کنند)، که کاملاً به طور غیرمنتظره، مقاله ای از رادک ظاهر گردید و پخش گردید، که به تقابل "بسیار ژرفتر" تئوری انقلاب مداوم با نظریات لنین نسبت به این مسئله اختصاص داده شده بود. ابتدا در نظر داشتم به مقاله رادک توجهی نکنم تا از پرداختن به مخلوطی از پنبه نرم و پشم زبر که نصیبم شده بود، منحرف نگردم. لکن نامه هائی از جانب دوستان مرا وادار کرد که نوشته رادک را دقیق تر مطالعه کنم، و بدین ترتیب به نتایج زیر رسیدم: برای گروه کوچکی از افراد که قادرند مستقلاً و نه به حکم دستور فکر کنند، و آگاهانه به مطالعه مارکسیسم می پردازند، اثر رادک از آثار رسمی خطرناکترین است- به همانگونه که فرصت طلبی در سیاست هر چه مستورتر باشد و هر قدر وجهه شخصی به استتار آن کمک کند، خطرناکتر خواهد بود. رادک یکی از نزدیکترین دوستان سیاسی من است. رویدادهای اخیر این امر را به اندازه کافی تأیید کرده اند. معذلک، در چند ماه اخیر، رفقای متعددی با نگرانی شاهد تحول رادک بوده اند، که از چپ ترین جناح اپوزیسیون یکسره به راست ترین جناح آن تغییر مکان داده است. همه ما، که نزدیکترین دوستان رادک هستیم، استعداد درخشان سیاسی و ادبی او را می شناسیم، که آمیخته

با تأثیرپذیری از ظواهر و تصمیم گیری عاجلانه است، یعنی خصایصی که در شرایط کار دسته جمعی منبع پر ارزشی از ابتکار و انتقاد است، لکن همین خصایص در شرایط انزوا می تواند ثمرات به کلی متفاوتی به بار آورد. تازه ترین اثر رادک- در رابطه با چند حرکت قبلی او- این عقیده را در ما برمی انگیزد که یا کشتی رادک قطب نمای خود را از دست داده است، یا قطب نمایش تحت تأثیر مدام یک مغناطیس اخلالگر قرار گرفته است. اثر رادک به هیچ مفهومی سفری کوتاه به گذشته نیست. خیر، اثری است با تعقل ناکامی لکن نه کم زیان تر، در پشتیبانی از مشی رسمی با همه ی اسطوره های تنوریک آن.

طبیعتاً، آنچه که من در بالا به عنوان هدف سیاسی از مبارزه کنونی علیه "تروتسکیسم" توصیف کردم، ابداً بدین معنی نیست که در درون اپوزیسیون- که به مثابه یک پایگاه مارکسیستی، علیه ارتجاع ایدئولوژیک و سیاسی شکل گرفت- انتقاد، به خصوص انتقاد از اختلاف نظرهای من با لنین، مجاز نمی باشد. برعکس، چنین اثر روشن کننده ای تنها می تواند مثمرثمر باشد. لکن در این مورد، و در تمام موارد، حفاظت دقیق از چشم انداز تاریخی، بررسی جدی منابع اصلی و روشن کردن اختلاف نظرهای گذشته در پرتو مبارزه کنونی، مطلقاً ضروری است. هیچ اثری از این مشخصات در اثر رادک موجود نیست. گوئی، ناآگاه از عمل خود، به سادگی به راه مبارزه علیه "تروتسکیسم" افتاده، و نه تنها دست چینی یک جانبه از نقل قول ها، بلکه حتی تعبیرات از بیخ و بن جعلی رسمی این نقل قول ها را نیز مورد استفاده قرار داده است. در مواردیکه او به ظاهر خود را از تبلیغات رسمی جدا می سازد، آن چنان گنگ و مبهم عمل می کند که در واقع به صورت یک شاهد "مهم" به این تبلیغات کمک مضاعف می کند. همانگونه که همیشه در موارد ارتداد ایدئولوژیک پیش می آید، در آخرین اثر رادک هیچ نشانه ای از فراست سیاسی و مهارت ادبی او دیده نمی شود. این اثری است بدون چشم انداز، بدون عمق، اثری است صرفاً در سطح ذکر روایت، و درست به همین دلیل اثری است سطحی.

این اثر زاده کدام نیاز سیاسی است؟ زاده اختلاف نظرهائی است که میان رادک و اکثریت قریب به اتفاق اپوزیسیون بر سر انقلاب چین برخاست. درست است که ایراداتی بگوش می رسند بدین مضمون که اختلاف نظرهای مربوط به چین "امروز بیموردراند" (پرئوبراژنسکی). لکن این ایرادات حتی ارزش توجه جدی را نیز ندارند. تمامی بلشویسم در جریان جمع آوری تجارب انقلاب ۱۹۰۵ و انتقاد از آن، با همه تازگی اش- به هنگامیکه این تجارب تجربه آنی اولین نسل بلشویک ها بود- رشد یافت و بطور قطعی شکل گرفت. و چگونه می توانست غیراز این باشد؟ و نسل جدید انقلابیون پرولتاریائی اگر نتواند از تجارب تازه انقلاب چین، که هنوز گرم است و بوی خون می دهد بیآموزد، از چه واقعه دیگر امروز بیآموزد؟ تنها فضل فروشان بی توان می توانند مسئله انقلاب چین را "به تعویق اندازند"، تا بعدها سرفرصت و با "آرامش" به مطالعه آن بپردازند. و این کار بیش از پیش یک کار غیربلشویک- لنینیستی است. چرا که انقلابات در کشورهای شرقی به هیچ مفهومی از دستور روز حذف نشده اند و موعد این انقلابات بر هیچ کس معلوم نیست.

رادک، با اتخاذ یک موضع غلط بر سر مسئله انقلاب چین، سعی دارد با رجعت به گذشته و تشریح یک جانبه و تحریف شده اختلاف نظرهای من با لنین، این موضع را توجیه کند. و در همین جاست که رادک مجبور می شود اسلحه خود را از زرادخانه دیگران بوام بگیرد و بدون قطب نما در مسیر دیگران شنا کند.

رادک دوست من است، لکن حقیقت برای من عزیزتر است. من یک بار دیگر مجبورم کارهای بزرگتر مربوط به مسایل انقلاب را به کناری بگذارم تا بدرد رادک بپردازم. مسایلی مطرح شده اند که به مراتب مهمتر از آنند که بشود نادیده گرفت، و این مسایل صریحاً هم مطرح شده اند.

من در اینجا یک مشکل سه گانه دارم که باید برطرف کنم: تعدد و تنوع اشتباهات در اثر رادک؛ انبوهی آثار و حقایق تاریخی در مدت ۲۳ سال (۱۹۲۸-۱۹۰۵) که

نظریات رادک را رد می کنند؛ و ثالثاً زمان کوتاهی که من می توانم وقف این اثر بکنم، چرا که مسایل اقتصادی اتحاد شوروی به تدریج مطرح می گردند.

این شرایط یکسره خصلت اثر حاضر را تعیین می کند. این اثر مسئله را فیصله نمی دهد. گفتنی های بسیاری ناگفته می مانند- و این، اتفاقاً، تا اندازه ای بدین علت است که این اثر دنباله آثار دیگری است، عمدتاً نقدی بر طرح برنامه انترناسیونال کمونیست. کوهی از حقایق که در باره این مسئله جمع آوری کرده ام باید بدون استفاده باقی گذارده شود- و منتظر بکار رفتن در کتابی بشود که در نظر دارم علیه وراث قلابی بنویسم، یعنی، علیه ایدئولوژی رسمی عصر ارتجاع.

اثر رادک پیرامون انقلاب مداوم بر پایه این استنتاج استوار است:

"بخش جدید حزب (اپوزیسیون) مورد تهدید ظهور گرایشاتی قرار گرفته که مسیر تکامل انقلاب پرولتاریائی را از متحد این انقلاب، یعنی، دهقانان، جدا خواهد کرد."

انسان، در وهله اول، از این حقیقت شگفت زده می شود که چنین استتاجی در مورد بخش "جدید" حزب در نیمه دوم سال ۱۹۲۸، به عنوان یک استنتاج جدید، اقامه می گردد. حال آنکه، ما از پائیز سال ۱۹۲۳ تاکنون این استنتاج را دائماً و به کرات شنیده ایم. لکن رادک چگونه چرخش خود را به جانب تز رسمی اصلی توجیه می کند؟ اینبار نیز، از راهی جدید نیست: او به تئوری انقلاب مداوم روی می آورد. در سال های ۲۵- ۱۹۲٤، رادک بیش از یک بار عزم کرد جزوه ای بنویسد در اثبات این عقیده که تئوری انقلاب مداوم و شعار دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان لنین، در مقیاس تاریخی- یعنی، در پرتو تجربه سه انقلاب ما- به هیچ وجه نمی تواند در مقابل یکدیگر قرار بگیرند، بلکه برعکس، این دو ذاتاً یکسان می باشند. اکنون، رادک، بعد از آنکه مسئله را- همانگونه که برای یکی از دوستانش می نویسد "مجدداً" تمام و کمال مورد بررسی قرار داده، به این نتیجه رسیده است که تئوری انقلاب مداوم بخش "جدید" حزب را با خطری مواجه ساخته که چیزی جز کمابیش خطر شکستن از دهقانان نیست.

اما رادک چگونه این مسئله را "تمام و کمال" بررسی کرده است؟ او در این مورد اطلاعاتی چند در اختیار ما می گذارد:

"ما فرمولی را که تروتسکی در سال ۱۹۰٤ در پیشگفتاری بر کتاب جنگ داخلی در فرانسه مارکس و در سال ۱۹۰۵ در انقلاب ما ارائه داد، در دست نداریم."

تاریخ ها در اینجا درست ذکر نشده اند، لکن ارزش ندارد بر سر آن جر و بحث کنیم. نکته اینست که تنها اثری که من نظریاتم را در آن، کمابیش به طور سیستماتیک، پیرامون تکامل انقلاب ارائه کردم مقاله ایست نسبتاً مفصل بنام، نتایج و چشم اندازها. (در کتاب انقلاب ما، پطرزبورگ، ۱۹۰٦، صفحات ۲۸٦-۲۲٤) مقاله ای که در ارگان لهستانی روزالوکزامبورگ و تیژکو (۱۹۰۹) چاپ شده، و رادک به آن اشاره می کند ولی آنرا بطریق کامنفی تفسیر می کند، هیچگونه ادعای کامل و جامع بودن ندارد. این اثر، از نظر تئوریک، بر پایه کتاب انقلاب ما، مذکور در بالا، استوار می باشد. هیچ کس موظف نیست امروز این کتاب را مطالعه کند. از آن زمان تاکنون وقایع بزرگی روی داده اند و ما آنقدر از این وقایع آموخته ایم که، حقیقت اش، من از رفتار کنونی وراث قلابی منزجرم. رفتاری که مسایل تاریخی جدید را، در پرتو تجارب زنده انقلاباتی که تاکنون بدست ما انجام گرفته اند، در نظر نمی گیرد، بلکه عمدتاً در پرتو نقل قول هائی بررسی می کند که تنها مربوط به پیش بینی های آن ایام ما هستند در مورد انقلاب آینده. طبیعی است، که من بدین وسیله نمی خواهم رادک را از این حق محروم کنم که مسئله را از جنبه تاریخی- ادبیش نیز مورد بررسی قرار ندهد. لکن در این صورت، نیز این بررسی باید بطریق صحیح صورت بگیرد. رادک تعهد می کند که سرنوشت تئوری انقلاب مداوم را در عرض تقریباً یک ربع قرن روشن کند، و در ضمن اشاره می کند که دقیقاً همان اسنادی که من این تئوری را در آنها مطرح کردم "در دست ندارد."

می خواهم درست در همین جا خاطرنشان سازم که لنین، خاصه بگونه ای که اکنون با خواندن مقالات قدیمی اش بر من آشکار گردیده، هرگز اثر اصلی فوق الذکر مرا

مطالعه نکرده بوده است. این مسئله را می توان بدین صورت توجیه کرد که انقلاب ما، که در سال ۱۹۰۶ منتشر گردید، نه تنها بزودی توقیف و جمع آوری شد و به فاصله کوتاهی همه ما به خارج مهاجرت کردیم، بلکه شاید به این علت که دو سوم این کتاب از تجدید چاپ مقالات قدیمی تشکیل شده بود. بعدها، من از رفقای بسیاری شنیدم که این کتاب را نخوانده اند، چون تصور می کردند صرفاً تجدید چاپ آثار قدیمی است. بهرحال، مطالب معدود پراکنده جدلی لنین علیه انقلاب مداوم، یکسره و منحصراً براساس مقدمه پاروس بر جزوه پیش از نهم ژانویه من و بیان نامه بدون تزار! پاروس- که من از آن کاملاً بی اطلاع مانده ام- و اختلاف داخلی لنین و بوخارین و دیگران استوار می باشد. لنین هرگز و در هیچ جا، ولو بطور ضمنی، کتاب نتایج و چشم اندازها را نه تحلیل کرد و نه از آن نقل قول نمود. و چند ایراد لنین به انقلاب مداوم- که البته هیچ اشاره ای بمن نمی کند- مستقیماً ثابت می کند که او این اثر را نخوانده است*.

---

* - در سال ۱۹۰۹ لنین در مقاله ای که وقف جدل با مارتف شده بود، از کتاب نتایج و چشم انداز های من نقل قول کرد. معهذا اثبات این مطلب مشکل نیست که لنین نقل قول ها را بطور دست دوم یعنی از خود مارتف اخذ کرده است. فقط بدینگونه می توان تعدادی از ایرادات او را علیه من، که مسلماً مبتنی بر سوء تفاهم است، تشریح کرد.

در سال ۱۹۱۹ چاپخانه دولتی کتاب نتایج و چشم انداز های مرا به صورت جزوه ای منتشر ساخت. یادداشت های مجموعه کامل آثار لنین مشعر بر اینکه تئوری انقلاب مداوم "اینک" بعد از انقلاب اکتبر قابل توجه شایانی می باشد، تقریباً مربوط به همین زمان است. آیا لنین کتاب نتایج و چشم انداز های مرا در سال ۱۹۱۹ مطالعه کرده است، یا اینکه فقط آنرا ورق زده است؟ من در این باره نمی توانم با اطمینان اظهار نظر کنم. من در آن ایام همواره در مسافرت بودم، بطور موقت به مسکو می آمدم و در ضمن ملاقاتهایم با لنین، در آن ایام- در اوج جنگ داخلی- یاد خاطرات تئوریک فراکسیونی هرگز به فکر ما خطور نکرد. اما آ. آ. یوفه در آن ایام در باره انقلاب مداوم گفتگوئی با لنین داشته است. یوفه در نامه وداعی که قبل از مرگش برای من

نوشت مرا از این مذاکرات آگاه ساخت (رجوع شود به کتاب زندگی من) آیا می توان شهادت آ.آ. یوفه را اینطور تفسیر کرد که لنین در سال ۱۹۱۹ برای اولین بار با نتایج و چشم اندازها آشنائی حاصل کرد و صحت پیشگوئی های تاریخی ای را که محتوی آن بود مورد تایید قرار داد؟ من در این باره نمی توانم جز حدسیات روانی اظهار نظری بنمایم. قدرت مجاب کننده این حدسیات به ارزیابی هسته مرکزی خود مسئله مورد مشاجره بستگی دارد. کلمات آ.آ یوفه بدین مضمون که لنین صحت پیش گوئی های مرا مورد تأیید قرار داده است باید قاعدتاً برای انسانی که با مارگارین تئوریک دوره ما بعد لنینی تغذیه شده است، غیرقابل قبول جلوه کند. و از سوی دیگر کسی که راجع به تکامل اندیشه های لنین در رابطه با تکامل خود انقلاب تعمق کند، درک خواهد کرد که لنین در سال ۱۹۱۹ مجبور بود- و نمی توانست غیراز این باشد- که قضاوت تازه ای در باره تئوری انقلاب مداوم بنماید. قضاوت دیگری جز آنچه که او در زمان های مختلف قبل از انقلاب کرده بود، یعنی قضاوتی سطحی و ضمنی که آشکارا با یکدیگر در تضاد بودند و نه با بررسی موضع کلی من، بلکه براساس نقل قول های پراکنده بنا شده بود.

لنین برای آنکه در سال ۱۹۱۹ صحت پیش بینی مرا مورد تأیید قرار دهد. احتیاج به آن نداشت که موضع مرا در برابر موضع خود بگذارد. کافی بود که هر دو موضع، در تکامل تاریخی شان مورد توجه قرار گیرند. در اینجا احتیاج به تکرار نیست که محتویات مشخصی که لنین هر بار با فرمول "دیکتاتوری دموکراتیک" عنوان می کرد، کمتر از یک فرمول فرضی مشتق می شد تا تجزیه و تحلیل از تغییرات واقعی در رابطه با نیروهای طبقاتی. احتیاج به تکرار نیست که این محتوی تاکتیکی و سازمانی یکبار و برای همیشه بعنوان یک نمونه کلاسیک از واقع بینی انقلابی در محتویات تاریخ ثبت شده است. تقریباً در تمام موارد و بهرحال در تمام موارد مهمی که من از نظر تاکتیکی و سازمانی خود را در تضاد با لنین قرار دادم حق به جانب او بود و اتفاقاً به همین جهت من علاقه ای نداشتم که تا آنجا که فقط مربوط به خاطرات تاریخی می شد، در مقام دفاع از پیش بینس های خود برآیم. تنها پس از آنکه دانستم انتقاد مقلدین از تئوری انقلاب مداوم نه فقط منبع تغذیه تئوریک ارتجاع در مجموعه انترناسیونال گشته، بلکه خود را به صورت وسیله ای برای خرابکاری مستقیم در انقلاب چین در آورده است، خود را ملزم به بازگشت به این مسئله دیدم. ل.ت.

www.hks-iran.com

لکن، اشتباه است تصور شود که "لنینیسم" لنین فقط همین است ولی بنظر می رسد که این نظر رادک است. به هرحال، مقاله رادک، که باید آنرا در اینجا بررسی کنم، نشان می دهد که او نه تنها به آثار اساسی من "دسترسی" نداشته، بلکه حتی هیچ وقت آنها را مطالعه نکرده است. و اگر هم مطالعه کرده و مدت ها پیش بوده، پیش از انقلاب اکتبر، و در هر صورت نکات زیادی در حافظه اش حفظ نکرده است.

لکن مطلب در اینجا خاتمه نمی یابد. در سالهای ۱۹۰۵ یا ۱۹۰۹- خاصه در شرایط انشعاب- جدل سیاسی بر سر یک مقاله، که در آن روزها معمول بود، و یا حتی بر سر یک جمله از یک مقاله، مجاز و حتی اجتناب ناپذیر بود. لکن امروز یک مارکسیست انقلابی مجاز نیست، که بهنگام بازگشت به گذشته و مرور این دوران تاریخی عظیم، از خود بپرسد: فرمول های مورد بحث چگونه در عمل پیاده شدند؟ چگونه در عمل تفسیر و تعبیر شدند؟ چه تاکتیک هائی بکار برده شدند؟ اگر رادک بخود زحمت داده و تنها دو کتاب اولین انقلاب ما (جلد دوم مجموعه آثار من) را به اجمال مرور می کرد، آنوقت بخود این جرأت را نمی داد که اثر امروزیش را بنویسد یا به هر طریق، یک سری کامل از مباحثات کلی خود را حذف می کرد. لااقل، امیدوار می بودم که چنین می کرد.

رادک می توانست از این دو کتاب، در وهله اول، فرا بگیرد که در فعالیت های سیاسی من انقلاب مداوم بهیچ وجه به معنی جهش از روی مرحله دموکراتیک انقلاب و هیچیک از گام های مشخص آن نبود. او متقاعد می گردید که، گرچه من در سراسر سال ۱۹۰۵ بطور غیرقانونی و بدون ارتباط با مهاجرین در روسیه بسر می بردم، مع الوصف وظایف مراحل متوالی انقلاب را دقیقاً به همان شیوه لنین فرموله کردم؛ او فرا می گرفت که دعوت های اساسی از دهقانان که از جانب مطبوعات مرکزی بلشویک ها در سال ۱۹۰۵ منتشر می شدند بوسیله من نوشته شده بود؛ نشریه نوایاژیزن (زندگی نوین)، به سردبیری لنین، در طی سرمقاله ای، از مقاله من

پیرامون انقلاب مداوم، که در ناچالو (آغاز) منتشر شد، قاطعانه دفاع کرد؛ نوایا ژیزن لنین، و گاه لنین شخصاً، از تصمیمات سیاسی "شورای نمایندگان" که بوسیله من نوشته شده و از هر ده مورد گزارش سیاسی، نه مورد بعهده من بود، طرفداری و دفاع کرد؛ بعد از شکست دسامبر، در زندان جزوه ای نوشتم پیرامون تاکتیک که در آن خاطر نشان ساختم که ترکیب تهاجم پرولتاریا با انقلاب ارضی دهقانان مسئله استراتژیک اصلی است؛ لنین این جزوه را بوسیله مؤسسه انتشاراتی بلشویکی نوایا ولونا (موج نوین) چاپ کرد و بوسیله کانیانتس تأیید قلبی خود را به من ابلاغ کرد؛ لنین در کنگره ۱۹۰۷ لندن از "همبستگی" من با بلشویسم در نظریات من مربوط به دهقانان و بورژوازی لیبرال سخن گفت. هیچیک از اینها برای رادک وجود خارجی ندارند؛ از قرار معلوم، باین مطلب "دسترسی" نداشته است.

در رابطه با آثار لنین وضع رادک چگونه است؟ بهتر نیست، یا خیلی بهتر نیست. رادک خود را به نقل قول هائی محدود می کند که لنین علیه من متوجه نمود، لکن، در اغلب موارد، هدفش دیگران بودند (بعنوان مثال، بوخارین و رادک؛ گواه آشکار بر این مدعا در اثر خود رادک یافت می شود). رادک قادر نبوده حتی یک نقل قول جدید برعلیه من پیدا کند؛ او به سادگی نقل قول های حاضر و آماده ای را مورد استفاده قرار داده که این روزها تقریباً در "دسترس" همه اهالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است. رادک فقط تعداد قلیلی نقل قول بدان می آفزاید. نقل قول هائی که طی آن لنین حقایق اولیه مربوط به اختلاف بین جمهوری بورژوائی و سوسیالیسم را برای آنارشیست ها و سوسیال رولوسیونرها[۱۲] روشن می کرد. و بدینوسیله رادک مسئله را چنان می نمایاند که گوئی این نقل قول ها نیز علیه من متوجه بوده اند. باور نکردنی است، لکن حقیقت دارد!

رادک بیانیه های قدیمی را که در آنها لنین، با احتیاط بسیار و با مضایقه، مع الوصف با وزنه ای سنگین تر، همبستگی مرا در مسایل اصلی انقلاب با بلشویسم تصدیق کرده، به کلی نادیده می گیرد. در اینجا نباید برای لحظه ای فراموش کرد که

لنین این را در زمانی ابراز کرد که من عضو جناح بلشویک نبودم و درست در زمانی بود که لنین مرا بیرحمانه (و کاملاً بجا) بعلت روش آشتی طلبانه ام مورد حمله قرار می داد، نه بخاطر انقلاب مداوم که با ایرادات گاه و بیگاه او روبرو می شد، بلکه به علت روش آشتی طلبانه من، بخاطر امید من به تحول منشویک ها به چپ. لنین به مبارزه علیه آشتی طلبی بیشتر اهمیت می داد تا "منصفانه بودن" ضربات منفرد جدلی علیه تروتسکی "آشتی طلب".

استالین در سال ۱۹۲٤، برعلیه من و در دفاع از رفتار زینوویف، در اکتبر ۱۹۱۷ نوشت:

"رفیق تروتسکی از درک نامه های لنین (در مورد زینوویف- ل. ت.) اهمیت و مقاصد این نامه ها، عاجز است. لنین گاهی اوقات عمداً پیش دستی می کرد، و آن اشتباهاتی را که ممکن بود کسی مرتکب گردد برجسته می نمود، و جلوجلو از آن انتقاد می کرد، باین منظور که به حزب هشدار بدهد و آن را از اشتباه مصون دارد. گاهی موضوعات" کم اهمیت" را بزرگ می کرد و در راه همان هدف تعلیماتی" از کاه کوهی می ساخت".... اما اگر کسی از اینگونه نامه های لنین (و این نوع نامه ها کم نیستند) وجود اختلافات "مصیبت بار" استنتاج کند و آنرا جار بزند بدین معنی است که نامه های لنین را نفهمیده، و این بدین معنی است که لنین را نمی شناسد." (ژ. استالین، تروتسکیسم یالنینیسم، ۱۹۲٤)

این عقیده در اینجا بشکل ناپخته ی- "طرز رفتار معرف انسان است"- بیان شده، و گرچه کمتر از هر چیز دیگری در مورد اختلاف نظرهای دوران انقلاب اکتبر جاری است که ابداً به "کاه" شباهتی ندارد، مع الوصف اصل عقیده صحت دارد. لکن اگر لنین علیه نزدیک ترین اعضاء جناح خود به مبالغه های "تعلیماتی" و جدل های پیشگیرانه متوسل می شد، مطمئناً در مقابل شخصی که در آن زمان خارج از جناح بلشویک ها قرار داشت و موعظه آشتی طلبی سر داده بود، به مراتب بیشتر بدین کار

توسل می جست. رادک ابداً به مخیله اش خطور نکرده که این ضریب اصلاحی را در مورد روایات قدیمی در نظر بگیرد.

من، در سال ۱۹۲۲ در پیشگفتار کتابم سال ۱۹۰۵، نوشتم که پیش بینی من مبنی بر امکان و احتمال استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه زودتر از کشورهای پیشرفته، بعد از دوازده سال عملاً تأیید شده است. رادک، در پی نمونه های غیرجالب، موضوع را چنان تصویر می کند که گویا من این پیش بینی را در برابر خط مشی استراتژیک لنین قرار داده بودم. لکن، می توان با مشاهده مقدمه به روشنی دید که من از نقطه نظر آن جنبه های اساسی از انقلاب مداوم به پیش بینی آن پرداختم که با خط مشی استراتژیک بلشویسم مطابقت داشت. هنگامیکه من در آغاز سال ۱۹۱۷ در یک پاورقی از "تجدید سلاح" حزب صحبت می کنم، مسلماً به این مفهوم نیست که لنین راه قبلی حزب را "اشتباه" تشخیص داده بود بلکه از آن جهت است که لنین- گرچه دیر، لکن برای پیروزی انقلاب به موقع- به روسیه آمد تا به حزب بیآموزد که شعار کهنه "دیکتاتوری دموکراتیک" را که استالین، کامنف، رایکوف، مولوتف و دیگران هنوز بدان آویخته بودند، طرد کند. اگر کامنف ها از ذکر "تجدید سلاح" برآشفته گردیدند، قابل درک است. زیرا این برعلیه خود آنان صورت گرفت. اما رادک؟ او تازه در سال ۱۹۲۸ به خشم آمد، یعنی، تنها بعد از آنکه شخصاً با ضرورت "تجدید سلاح" حزب کمونیست چین به مبارزه پرداخته بود.

باید به خاطر رادک بیآورم که کتاب های من، سال ۱۹۰۵ (با پیشگفتار جنایت بارش) و انقلاب اکتبر، در زمان حیات لنین، نقش کتب اصلی درسی تاریخی را در مورد هر دو انقلاب بازی می کردند. این کتاب ها، در آن زمان، به دفعات بیشمار به روسی و زبان های خارجی، تجدید چاپ شدند. هرگز کسی به من نگفت که کتاب های من حاوی تقابل دو خط مشی می باشند، زیرا، در آن زمان پیش از تغییر روش رویزیونیستی وراث قلابی، هیچ عضو عاقل حزب برای نقل قول های قدیمی بیشتر از

تجربه انقلاب اکتبر ارزش قایل نبود، بلکه این نقل قول ها را در پرتو انقلاب اکتبر ارزیابی می کرد.

در این رابطه، موضوع دیگری وجود دارد که رادک آنرا به نحو غیرقابل اغماضی مورد سوء استفاده قرار می دهد: او می گوید- تروتسکی تصدیق کرد که حق به جانب لنین بوده است. البته تصدیق کردم. و در این تصدیق ذره ای نیرنگ سیاسی نهفته نبود. منظور من کل راه تاریخی لنین، کل مواضع تئوریک لنین، استراتژی او، ساختن حزب بشیوه او بود. لکن این تصدیق، مسلماً در مورد هر نقل قول مجزای جدلی صادق نیست، بخصوص نقل قول هائی که امروزه برای عداوت با لنینیسم مورد سوء استفاده قرار می گیرند. در سال ۱۹۲۶، در دوره اتحاد با زینوویف، رادک به من هشدار داد که زینوویف به بیانیه ای از جانب من در باره محق بودن لنین در مقابل من نیاز دارد تا بتواند مخالفت خود را با من تا حدودی توجیه کند. طبیعتاً، من این نکته را به خوبی درک کردم. و از همین روست که در پلنوم هفتم کمیته اجرائیه بین الملل کمونیست گفتم که منظور من محق بودن تاریخی لنین و حزب او بوده، لیکن به هیچوجه دال بر محق بودن منتقدین امروزی من، که سعی دارند با به میان کشیدن نقل قول هائی از لنین سیمای خود را بپوشانند، نمی باشد. متأسفانه، امروز مجبورم این مطلب را به رادک نیز تعمیم بدهم.

من، در رابطه با انقلاب مداوم، فقط از نواقص این تئوری صحبت کردم، که تا آنجائیکه مربوط به یک پیش بینی بود اجتناب ناپذیر بودند. در پلنوم هفتم کمیته اجرائی بین الملل کمونیست، بوخارین بدرستی تأکید کرد که تروتسکی مفهوم انقلاب مداوم را بالکل رد نکرده است. در مورد "نواقص"، من در یک اثر مفصل تر دیگری صحبت خواهم کرد، و در آن سعی خواهم نمود تجربیات سه انقلاب و کاربرد آنها را در مسیر آینده کومینترن، به خصوص در شرق، نشان بدهم. لکن برای اینکه امکان هرگونه سوء تفاهمی از بین برود، می خواهم در اینجا توضیح مختصری بدهم: انقلاب مداوم، علیرغم کلیه نواقصش، حتی به شکلی که در آثار اولیه ام- عمدتاً در

نتایج و چشم اندازها (۱۹۰۶)- عرضه شده، به مراتب از خردمندی های باز پس نگرنده استالین و بوخارین و حتی اثر اخیر رادک، از مارکسیسم سرشارتر است و نتیجتاً به مراتب به مشی تاریخی لنین و حزب بلشویک نزدیکتر.

من ابداً نمی گویم که درک من از انقلاب در کلیه آثار من همواره یکسان و لغزش ناپذیر بوده است. من خود را به گردآوری نقل قول های قدیمی مشغول نکردم- اینک هم دوران ارتجاع و کذب حزبی مرا مجبور بدین کار کرده است- بلکه بد یا خوب، سعی کردم پروسه های واقعی زندگی را تجزیه و تحلیل کنم. در طول دوازده سال (۱۷-۱۹۰۵) فعالیت های انقلابی روزنامه نگاریم، مقالاتی نیز وجود دارند که در آنها پیشامدها و حتی جدل های مبالغه آمیز، که در طی مبارزه اجتناب ناپذیر بودند، خط مشی استراتژیک را نقض می کنند. بنابراین، به عنوان مثال، می توان مقالاتی یافت که در آنها من نسبت به نقش انقلابی آینده دهقانان، به طورکلی، به عنوان یک طبقه، اظهار تردید کرده ام، و در همین رابطه- بخصوص در زمان جنگ امپریالیستی- از توصیف انقلاب آینده روسیه به عنوان یک انقلاب "ملی" امتناع ورزیدم، چرا که این توصیف را مبهم می دانستم. لکن در اینجا نباید فراموش کرد که پروسه های تاریخی مورد علاقه ما، منجمله پروسه های مربوط به دهقانان، اکنون که تکوین یافته اند به مراتب آشکارتر از آن زمانی هستند که تازه رو به تکامل می رفتند. بعلاوه، باید بگویم که لنین- که مسئله دهقانی را با تمام ابعاد عظیم تاریخی اش لحظه ای از نظر دور نداشت و ما همه مسئله دهقانان را از او آموختیم- حتی بعد از انقلاب فوریه هنوز مطمئن نبود که آیا موفق خواهیم بود دهقانان را از بورژوازی جدا سازیم و به پشتیبانی از پرولتاریا بکشانیم. من به منتقدین سختگیر خود، به طورکلی، می گویم که از مقالات یک ربع قرن دیگران در ظرف یک ساعت تناقض ظاهری بیرون کشیدن به مراتب آسانتر از آنست که خود انسان، حتی برای یک سال هم که شده، وحدت مشی اساسی را حفظ کند.

www.hks۴۶iran.com

در این سطور مقدماتی یک نکته دیگر را نیز تنها محض اجرای کامل تشریفات باید ذکر کرد: رادک می گوید که اگر تئوری انقلاب مداوم صحیح می بود، تروتسکی براساس آن یک جناح بزرگ تشکیل می داد. لکن این امر صورت نگرفت. بدین ترتیب نتیجه می شود.... که تئوری غلط بوده است.

این استدلال رادک، به عنوان یک قضیه کلی، بوئی از دیالکتیک نبرده است. می توان از آن نتیجه گرفت که نظر اپوزیسیون در باره انقلاب چین و یا موضع مارکس در مورد مسایل بریتانیا، غلط بوده؛ موضع کومینترن در رابطه با رفرمیست ها در آمریکا، در اطریش- و می شود گفت- در سراسر دنیا، غلط است.

اگر استدلال رادک را نه در شکل کلی "تاریخی- فلسفی" آن، بلکه تنها به صورتیکه در مورد مسئله مورد بحث بکار می رود در نظر بگیریم، آنوقت ضربه من متوجه خود رادک می شود. اگر من معتقد بودم، و یا مهمتر از آن، اگر حوادث نشان می داد که خطوط انقلاب مداوم با خطوط استراتژیک بلشویسم مغایرت داشته، با آن در تناقض بوده، و بیش از پیش از آن فاصله می گیرد، آنوقت استدلال رادک می توانست ذره ای معنی داشته باشد. تنها در چنین صورتی می توانست زمینه برای تشکیل دو جناح موجود باشد. لکن این درست همان چیزی است که رادک می خواهد ثابت کند. من، برعکس، نشان می دهم که علیرغم کلیه مبالغات جدل های فراکسیونی و تأکیدات حدسی مسئله، خطوط کلی استراتژیک یکسان بود. پس از کجا می توانست یک جناح دوم بوجود آید؟ در حقیقت عملاً اینطور شد که من در نخستین انقلاب دوشادوش بلشویک ها فعالیت کردم و بعداً نیز در مطبوعات جهان برعلیه انتقاد منشویک های مرتد از این همکاری دفاع کردم. در انقلاب ۱۹۱۷، بهمراه لنین برعلیه فرصت طلبی دموکراتیک "بلشویک های قدیمی" مبارزه کردم همان هائی که امروز بر سینه موج ارتجاع ارتقاء یافته و تنها اسلحه شان افترا و برچسب زدن به انقلاب مداوم است.

بالاخره، من هرگز سعی نکردم براساس آراء انقلاب مداوم گروهی بوجود آورم. موضع درون حزبی من یک موضع آشتی طلبانه بود و هنگامی که من در لحظات معینی در تشکل یک گروه اهتمام می ورزیدم دقیقاً برهمین اساس بود. آشتی طلبی من از یک نوع سرنوشت گرائی سوسیال رولوسیونری سرچشمه می گرفت. من اعتقاد داشتم که منطق مبارزات طبقاتی هر دو جناح را مجبور خواهد کرد تا خط مشی انقلابی واحدی را تعقیب کنند. در آن زمان اهمیت عظیم تاریخی مشی لنین هنوز برای من روشن نبود، همان مشی تمایز ایدئولوژیکی آشتی ناپذیر لنین، که در صورت لزوم، انشعاب را بخاطر آبدیده کردن ستون فقرات حزب انقلابی واقعی روا می دانست. در سال ۱۹۱۱، لنین در این باره نوشت:

"آشتی طلبی مجموعه ای از حالات، کوشش ها و نظریاتی است که بطور تفکیک ناپذیری دقیقاً با ماهیت وظایف تاریخی ای، که در دوران ضدانقلابی سال های ۱۹۱۱-۱۹۰۸ در مقابل حزب سوسیال دموکرات روسیه قرار داشت پیوند یافته است. از همین روست که در این دوران ضدانقلابی، عده ای از سوسیال دموکراتها، با حرکت از مبادی کاملاً متفاوت، به ورطه آشتی طلبی سقوط کردند. تروتسکی آشتی طلبی را مداومتر از هرکس دیگر بیان می کرد. او احتمالاً تنها کسی بود که سعی کرد یک اساس تئوریک برای این گرایش فراهم کند." (جلد یازدهم، بخش دوم، ص۳۷۱)

من، با کوشش برای ایجاد وحدت بهرقیمتی، بی اختیار و ناگزیر از گرایشات سانتریستی منشویسم یک ایده آل ساختم. علیرغم سه تلاش مکرر، به هیچ کار مشترکی با منشویک ها دست نیافتم، و نمی توانستم دست بیابم. لکن، در عین حال، مشی آشتی طلبی مرا به برخوردهای شدیدتری با بلشویسم کشاند. چرا که لنین، برخلاف منشویک ها، با بیرحمی آشتی طلبی را رد می کرد، غیراز این همکار دیگری نمی توانست بکند. بدیهی است که ممکن نبود براساس خط مشی آشتی طلبی هیچ جناحی بوجود آورد.

www.hks۵۸iran.com

بنابراین این نتیجه حاصل می شود: خرد کردن یا تضعیف یک خط مشی سیاسی به خاطر آشتی طلبی مبتذل مجاز نیست و مهلک است؛ آب و رنگ زدن به سانتریسم، به هنگامیکه بطور زیگزاگ به چپ می رود، مجاز نیست؛ مجاز نیست که، در تعقیب سراب واهی سانتریسم، در اختلاف نظرها با همفکران انقلابی اصیل مبالغه نمود و این اختلاف نظرها را بزرگ جلوه داد. اینهاست درس های واقعی از اشتباهات واقعی تروتسکی، این درس ها بسیار اهمیت دارند و هنوز، حتی امروز، بقوت خود باقی هستند و این دقیقاً رادک است که باید در باره آنها تعمق کند.

استالین، با بدگمانی ایدئولوژیکی خاصی که خصلت اوست، یکبار گفت: "تروتسکی حتماً باید بداند که لنین تا آخرین لحظات حیاتش برعلیه تئوری انقلاب مداوم مبارزه کرد لکن این باعث نگرانی تروتسکی نمی شود." (پراودا، شماره ۲۶۲، ۱۲ نوامبر ۱۹۲۶)

این یک کاریکاتور خام و غیرمتعهد، یعنی، یک کاریکاتوراستالینیستی خالص از واقعیت است. لنین، در یکی از مکاتباتش با کمونیست های خارجی، توضیح داد که اختلاف نظر ما بین کمونیست ها با اختلاف نظر در میان سوسیال دموکراتها به کلی فرق دارد. او نوشت، بلشویسم چنین اختلاف نظرهائی را نیز در گذشته تجربه کرده است. لکن "...در همان لحظه ای که قدرت را تسخیر کرد و جمهوری شوروی را تشکیل داد، بلشویسم وحدت خود را به ثبوت رساند و بهترین جریانات اندیشه سوسیالیستی را که به بلشویسم نزدیکتر بودند، به سوی خود جلب کرد...." (جلد شانزدهم، ص۳۳۳)

منظور لنین، به هنگام نوشتن این سطور، از نزدیکترین جریانات اندیشه سوسیالیستی چه بود؟ مارتینف یا کوازینین؟ یا کاچین، تلمان و سمرال؟ نکند اینها بنظر او "بهترین جریانات نزدیکتر" بودند؟ کدام گرایش دیگری از گرایشی که من- در تمام مسائل اصولی از جمله مسئله دهقانان معرف آن بودم- به بلشویسم نزدیکتر بود؟ حتی روزالوکزامبورگ ابتدا از سیاست ارضی حکومت بلشویک دوری جست.

لکن، من در این باره ابدا تردیدی نداشتم- من به هنگامیکه لنین قلم بدست قانون ارضی اش را تدوین می کرد. در کنار او بر سر میز نشسته بودم. و تبادل نظر ما به سختی شامل بیش از ده دوازده تذکر بود، و مفهوم این تبادل نظرها بشرح زیر بود: این اقدامی است متناقض، لکن از نظر تاریخی کاملاً اجتناب ناپذیر: تحت رژیم دیکتاتوری پرولتاریا و به مقیاس انقلاب جهانی، تناقضات رفع خواهند شد- ما تنها زمان لازم داریم.

اگر یک تضاد اساسی ما بین تئوری انقلاب مداوم و دیالکتیک لنین بر سر مسئله دهقانان وجود داشت، پس رادک چگونه می خواهد این حقیقت را توضیح بدهد که در سال ۱۹۱۷، من بدون آنکه از نظریات اساسی ام در باره سیر تکاملی انقلاب عدول کرده باشم، برخلاف اکثریت رهبری بلشویکی آن زمان، کمترین لغزشی در مورد مسئله دهقانان نداشتم؟ رادک این حقیقت را چگونه توضیح می دهد که تئوریسین ها و سیاستمداران ضدتروتسکیسم امروزی- زینوویف، کامنف، استالین، رایکوف، مولوتف و غیره و غیره- همه تا آخرین نفر، بعد از انقلاب فوریه، موضع دموکراتیک مبتذل را پذیرفتند، نه موضع پرولتاریائی را؟ و یکبار دیگر: هنگامیکه لنین به ادغام بلشویسم با بهترین عناصر نزدیکترین جریانات مارکسیستی اشاره می کرد از چه کسانی و از چه موضوعی صحبت می کرد؟ و آیا این ارزیابی لنین که در آن <u>ترازنامه</u> اختلاف نظرهای گذشته را <u>تنظیم کرد</u> نشان نمی دهد که او بهیچ وجه معتقد بوجود دو مشی استراتژیک آشتی ناپذیر نبود؟

مورد هنوز جالب توجه در این رابطه نطق لنین است در جلسه کمیته پطروگراد به تاریخ اول (چهاردهم) نوامبر* ۱۹۱۷. مسئله ای که در آنجا موردبحث قرار گرفت این بود که آیا باید با منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها توافق کرد یا نه؟

---

* همانطور که همه می دانند، پرونده قطور این جلسه تاریخی طبق دستور خاص استالین از کتاب جشن یادبود، حذف شده است تاکنون از انظار حزبی مخفی نگاه داشته شده است.ل.ت.

طرفداران ائتلاف حتی آنجا کوشیدند- البته با کمروئی- که به "تروتسکیسم" اشاره کنند. جواب لنین چه بود؟

"توافق؟ من حتی نمی توانم در این باره جدی صحبت کنم. تروتسکی مدت ها پیش گفته که وحدت غیرممکن است. تروتسکی این را درک کرد. و از آن به بعد بلشویکی بهتر از تروتسکی وجود نداشته است."

به نظر لنین، انقلاب مداوم نبود، بلکه آشتی طلبی من بود که مرا از بلشویک ها جدا می ساخت. برای اینکه "بهترین بلشویک" بشوم، همانگونه که مشاهده می کنیم، من فقط احتیاج داشتم که امکان ناپذیر بودن توافق با منشویسم را درک کنم.

اما چگونه می توان خصلت گردش ناگهانی رادک را در مورد مسئله انقلاب مداوم دقیقاً توضیح داد؟ من معتقدم که یکی از عوامل توضیح این قضیه را در دست دارم. در سال ۱۹۱۶، همانگونه که از مقاله رادک فهمیده می شود، رادک با "انقلاب مداوم" موافق بود. لکن توافق او با تعبیر بوخارین از این تئوری بود، که برحسب آن انقلاب بورژوائی در روسیه کامل شده- نه تنها نقش انقلابی بورژوازی و نه حتی نقش تاریخی شعار "دیکتاتوری دموکراتیک"، بلکه انقلاب بورژوائی فی النفسه- و بنابراین پرولتاریا باید تحت لوای سوسیالیستی خالص اقدام به کسب قدرت بکند. رادک، بطور نمایانی، موضع آنزمان مرا نیز به شیوه بوخارینی تفسیر کرده بود؛ زیرا درغیر این صورت او نمی توانست در عین حال هم با بوخارین ابرازهمبستگی کند هم با من. این امر همچنین این حقیقت را روشن می کند که از چه رو لنین برعلیه بوخارین و رادک، در عین حال که با ایشان همکاری داشته، جدل سیاسی کرده، و آنها را مجبور ساخته تحت نام مستعار تروتسکی ظاهر شوند. (رادک نیز در مقاله اش باین امر اعتراف می کند.) من نیز بخاطر می آورم که م. ن. پ.کروفسکی، یکی از همفکران بوخارین و سازنده خستگی ناپذیر الگوهای تاریخی که ماهرانه به عنوان مارکسیسم رنگ آمیزی می کرد، ضمن مذاکراتی که در پاریس با من داشت، مرا از "همبستگی" مشکوک خود با من در مورد این مسئله هراسناک ساخت.

پوکروفسکی، در سیاست، ضد کادت بود- و ضد کادت باقی می ماند- چیزی که صادقانه بلشویسم می پندارد.

رادک، در سال های ۲۵-۱۹۲٤، به ظاهر هنوز با خاطرات فکری که از موضع بوخارینی سال ۱۹۱٦ داشت، و هنوز آنها را با موضع من یکی می شمرد، زندگی می کرد. رادک، که بحق از این موضع سرخورده شده بود، و با مطالعه شتاب زده آثار لنین، به همانگونه که مکراً اتفاق افتاده، ۱۸۰ درجه دور موضع من چرخید. این امر کاملاً احتمال دارد، زیرا از رادک بعید نیست. بنابراین، بوخارین، که در سال های ۲۵-۱۹۲۳ خود را پشت و رو کرد، یعنی، خود را از یک ماوراء چپ بیک فرصت طلب تغییر داد، دائماً گذشته ایدئولوژیک خود را، که "تروتسکیسم" قلمداد می کند، به من نسبت می داد. در اولین دوره تبلیغات برعلیه من، یعنی همان زمانیکه من گاهگاهی خود را مجبور به مطالعه مقالات بوخارین می کردم، بکرات از خود سئوال می کردم: او اینرا از کجا آورده؟- اما به زودی حدس زدم که او نگاهی به دفترچه خاطرات دیروزیش انداخته است. و اکنون متحیرم که مبادا تغییر رادک از یک پالوس انقلاب مداوم به یک سالوس[۱۳] آن بر همان پایه های روانی استوار باشد. من قصد ندارم بر سر این فرضیه پافشاری کنم. لکن توضیح دیگری نمی توانم برای آن پیدا کنم.

بهرحال، به مصداق این اصطلاح فرانسوی: بطری شراب بازشده، باید نوشیده شود، ما مجبوریم که در قلمرو نقل قول ها سفری طولانی بنائیم. من تا حد امکان از تعداد آنها کاسته ام. مع الوصف تعداد این نقل قول ها بسیار است. شاید ذکر این واقعیت به توجیه اینکار کمک کند که، من در تمام مدت سعی می کنم از این کنکاش اجباری نقل قول های قدیمی رشته هائی در رابطه با مسایل سوزان کنونی پیدا کنم.